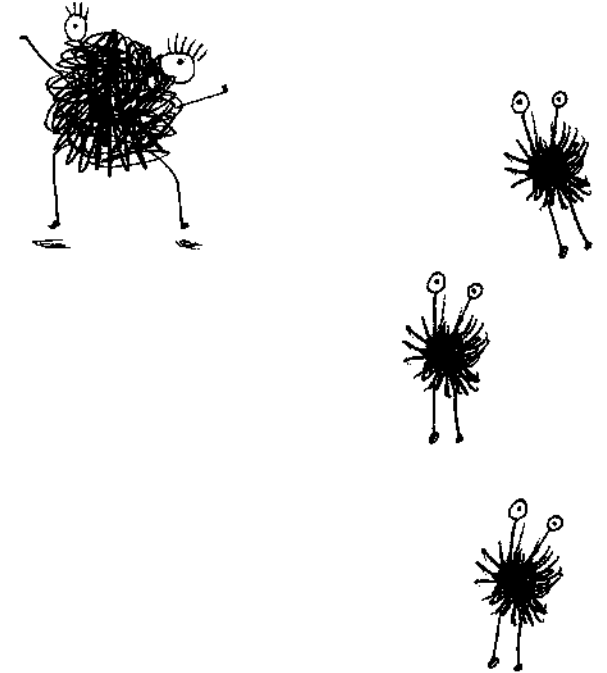


کار کلاسی ام،

خانواده،

دوستان

و موجوداتِ پشمالو



Tom Gates #12:

Family, Friends and Furry Creatures

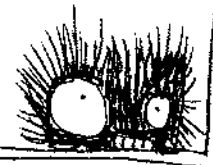
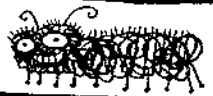
Text & Illustrations © Liz Pichon, 2017

نشر هویا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.

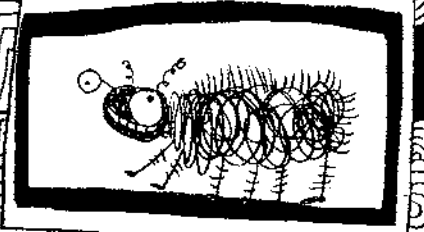
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



کتاب من



پای
پشمالو





سرشناسه: پیشون، لیز
Pichon, Liz

عنوان و نام پدیدآور: خانواده، دوستان و موجودات پشمالو/ نویسنده و تصویرگر لیز پیشون؛ مترجم بهرنگ رجیبی؛ ویراستار نسرين نوش امینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص: مصور.

فروست: نام گیتس؛ ۱۲.

شابک: دوره: ۳-۹-۹۵۷۶۵-۹۷۸-۶۰۰-۱-۵۱-۸۸۶۹-۹۷۸-۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Family, friends and furry creatures, 2017.

یادداشت: بالای عنوان: کار کلاسی ام.

عنوان دیگر: کار کلاسی ام.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱م.
Children's stories, English -- 21st century

شناسه افزوده: رجیبی، بهرنگ، ۱۳۶۰ -- مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ خ ۸۸۳ پ Z۷۱

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۱۵۶۸۸

تام گیتس ۱۲

کارِ کلاسی ام: خانواده، دوستان و موجودات پشمالو

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون

مترجم: بهرنگ رجیبی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: بهار یزدان‌سیاس

تایپوگرافی: فاطمه محمدعلیپور، ساتیا باجلان

ناظر چاپ: سینا برازوان

لینتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراز: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۳-۹-۹۵۷۶۵-۹۷۸-۶۰۰-۱-۵۱-۸۸۶۹-۹۷۸-۶۰۰

شابک: ۱-۵۱-۸۸۶۹-۹۷۸-۶۰۰

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir



این کتاب تقدیم می‌شود به:

خانواده‌ام:



مارک

زک

ایلا

لیلی

دوستانم:



کلادیا

بن

و موجوداتی پشمالو:



سید

ترجمه‌ای برای آقای
سورنا گلکار

متناً وقتی خانه‌ی **مارک** این‌ها بودم، یکی از گربه‌هایش روی سوئیشرتَم خوابیده، چون انگاری یک عالمه **موهای گربه** چسبیده به لباسِ من!



قضیه‌های این جورِ معمولاً من را ناراحت نمی‌کند،

ولی اندازه‌ی **شالو بودنم** (اه...) این دفعه **زیادی** زیاد است.



می‌دانم اگر مامان و بابا لباسم را ببینند، شروع می‌کنند گفتن چیزهایی مثل:

«می‌دونی دلیا **کساست** داره به **پشم** حیوان دیگه، نه؟»



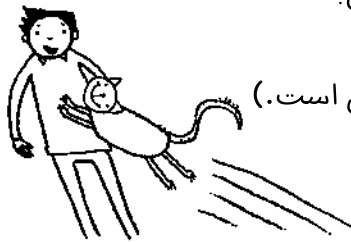
«چرا گذاشتی گربه‌ی دوستت پیره روت؟»



«نمی‌تونی جلوی چشمِ دلیا نباشی؟»



(این کار که نشدنی است.)



فردوم هم ترجیح می‌دادم جلوی چشمِ دلیا نباشم، چون گربه‌ی مارک خیلی موجود **بگال تری** است برای معاشرت کردن.

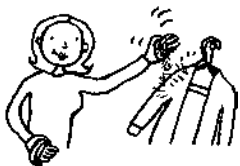
سعی می‌کنم مقداری از **موها** را با **تکان دادن** بتکانم.



ولی بعد یکی از طرفندهای مامان یادم می‌آید:

چند تکه نوارچسب **می‌پیچد دور دستش و پشم‌ها را می‌کند.**

این است که مقداری نوارچسب



برمی‌دارم و شروع می‌کنم کشیدنِ نوارچسب روی سوئیشرت، از بالا تا پایین. انگار سوئیشرتَم

یک گربه‌ی خوب باشد. نصفِ یک حلقه

نوارچسب را تمام می‌کنم و سعی‌ام این است که به نتیجه‌ای که می‌خواهم برسیم، ولی بیشترِ



موهای گربه‌ی مارک **هنوز روی سوئیشرت است.**

این است که بی‌خیال می‌شوم. **آه!**

حالا همه‌جا پُر تکه نوارچسب‌های موچسبیده است. می‌خواهم از

شرشان خلاص شوم که **فکر دیگری** به سرم **می‌آید**.



تَشِيءَ اینکه عوضِ دورانداختن، به کمکشان این نقاشی‌ها را می‌کشیم.

موجوداتِ شِمالوی نودِ نودم

(من توی کارِ بازیافتِ نابغه‌ام.)

این یک مسابقه است.

این یک موجودِ شِمالویست...

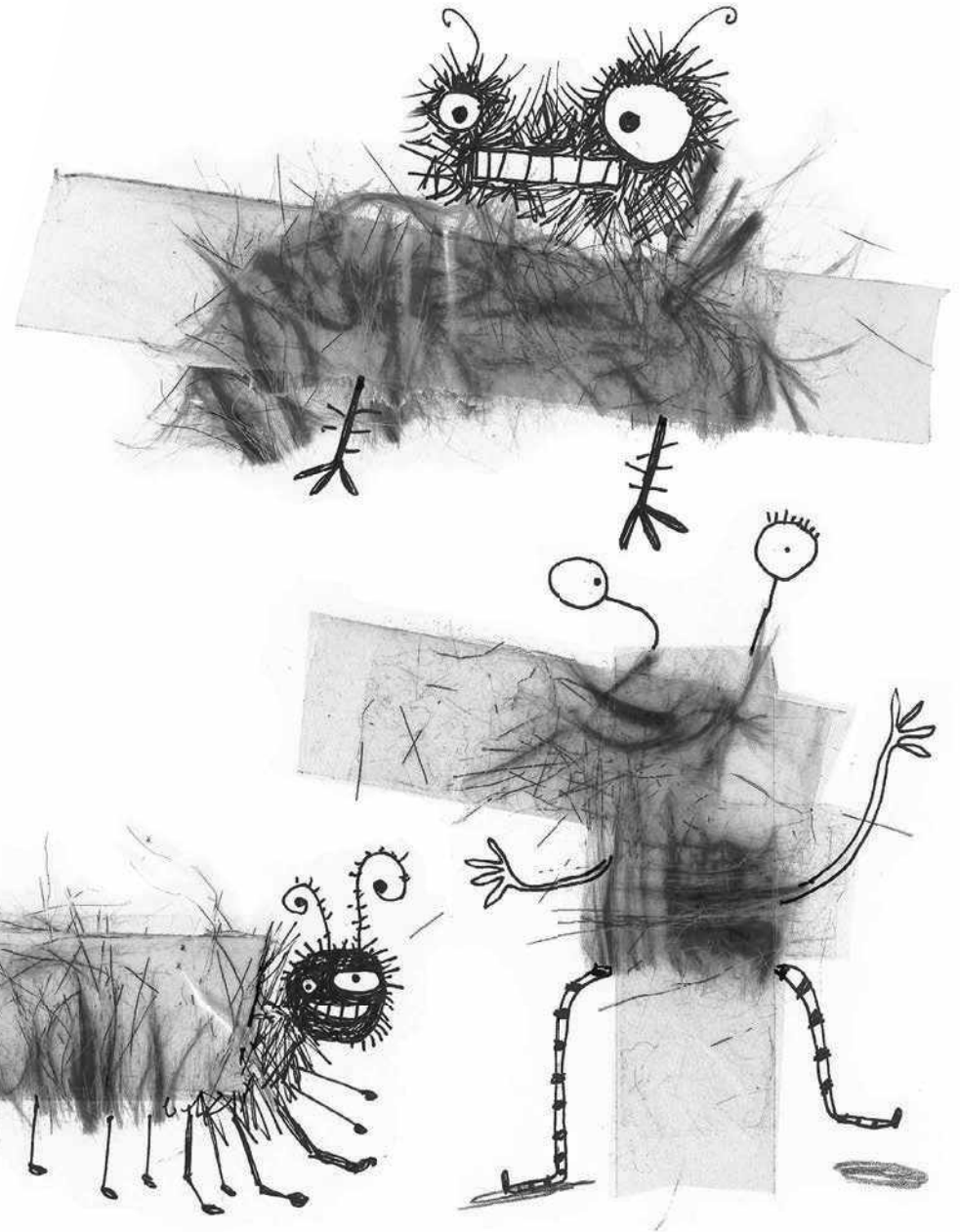


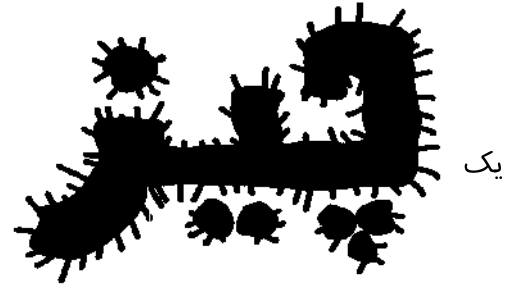
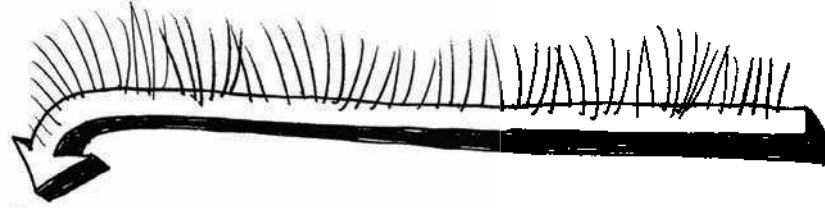
پیزِ شِمالوی؟

جوابتان را انتخاب کنید.

(یواشکی نگاه نکنیدها!)

جواب توی صفحه‌ی بعدی...)





ها! ها!

کله‌ی تازگی **مردار و پشمالو** شده‌ی

آقای فولرمن است.



... **مادامان** از این کارم خیلی راضی و خوش حال نیست.

به نظرم می‌آید وقت خوبی است برای کاری که خودش هم همین قدر مهم است.

حکایتی فکرش را می‌کرد تکه‌های نوارچسب و **۵۰** بتوانند
این **قرار** به درد خور باشند؟

(من که فکرش را می‌کردم.)



حتی چند تایی نوارچسب هم جاهای مختلف خانه
چسباندم و اوضاع خیلی **بامزه** شده...



کارهایی که دلم نمی‌خواهد بکنم

۱. پوشیدن این کفش‌ها برای رفتن به مدرسه، چون دیگر

کم‌کم وقتی پایم‌اند و راه می‌روم، صداها‌ی عجیب و غریب می‌کنند.

۲. دیر رسیدن به کلاس. (نگاه کنید به شماره‌ی ۳ برای فهمیدن دلیلش.)

۳. از دست دادن جدیدترین بازیچه‌ای که آقای فولرمن

می‌خواهد به برنده‌های جدول تازه‌اش بدهد:

گروه ۱	گروه ۲	گروه ۳	گروه ۴



جدول تازه = بازیچه تازه

آقای فولرمن بهمان گفت:

«جدول 'کار خوبی نیست دیر برسی'»

فکر می‌کنم موفق بود، این‌که می‌خواهم به جایزه‌ی

دیگه بدم به برنده‌های این جدول. ولی این آخرین

مسابقه‌ی جایزه‌داری‌ست که برگزار می‌کنیم‌ها.»

واقعاً دلم می‌خواهد این دفعه کارت‌های خرید کتاب و

شکلات مغزدار را بخرم.

(شرط می‌بندم اگر به ذهن آقای فولرمن جمله‌های خوب دیگری هم

برسد که تویشان «زود» و «دیر» باشد، باز جدولی تازه طراحی می‌کند.)



این فهرست کارهایی است ←


که دلم نمی‌خواهد بکنم:


(ترتیب خاصی هم ندارد.)






← (ادامه‌ی فهرستم):

هر جایی **تزدیک** آمیر تولی جونز (( "بودن که سرمایه‌ی ناجوری خورده و هی **عطسه** می‌کند. حال آدم **چرا**  می‌شود.


۵. **فراپوش** کردن اینکه برای کار تازه‌ی کلاسی مان عکسِ بچگی‌هایم  را بیاورم مدرسه.

مامان: «**پسین** چقدر **قشنگ** روی کاسه‌ی توالت نشستی تام.» 

من: «**این** یکی رو **نفرست!**» 

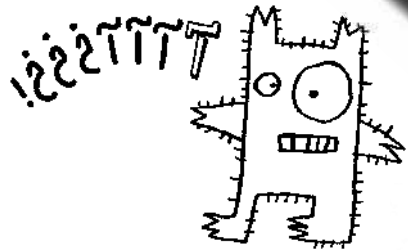
مامان: «**فیله** **پیر** گفتی.» 
 (از همین الان می‌توانم ماجرا را تصور کنم.)

واقعاً دلم نمی‌خواهد هیچ‌کدام عکس‌های بچگی‌ام را ببرم مدرسه. **سه** **و پنج** وقت.

ولی **آقای فوورن**  گفت اگر یادمان برود، ایمیل یادآوری برای والدینمان می‌فرستد و این قضیه را خیلی خیلی وخیم‌تر می‌کند، چون مامان خیلی زیاد به ایمیلش سر می‌زند و درجا می‌رود معذب‌کننده‌ترین عکس‌هایی را که از بچگی‌ام هست، پیدا می‌کند.



نوشتن فهرست، قسمت **ساده‌ی** ماجراست. معلوم می‌شود تلاش برای اجرا کردن موارد توی فهرست سخت‌تر از آن است که انتظار داشتیم.



په مامان می گویم دیگر نمی توانم کفش هایم را بپوشم، چون صدای پایی می دهند که ناراحت می کنند.



وشتناکی

«فر» به قدمی که برمی دارم، به صدای وشتناکی از کفشم درمی آد!»



مامان می گوید: «واقعاً؟»

«آره! اولش فکر می کردم پانمگه، ولی دیگه این جور فکر نمی کنم.»



مامان می پرسد: «مگه چی کار می کردی باهاشون؟»

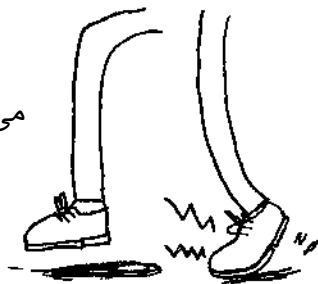
«فقط راه می رفتم. نگاه کن، الان نشونت می دم.»



کفش هایم را می پوشم و پاکوبان آشپزخانه را می روم و می آیم تا نشان بدهم واقعاً پایی صدای بدی می دهند.

می خواهم مامان کامل صدای

قیق قیق



کفش هایم را موقع آمدن به خانه بشنود و بفهمد چه خفتی کشیده ام.

بهبش هشدار می دهم که: «ببیر تن...»

مامان صبر می کند.



مامان جوری می گوید «من هیچی نمی شنوم تام!» که انگار من دارم الحی شلوغش می کنم.



«راست می گم، فیلی سروصدا می کردن!» ولی

تنها صدایی که جفتمان می توانیم بشنویم، صدای محکم قدم زدن من توی آشپزخانه و آه کشیدن هایم است. اگر یک جفت دمپایی پشمی هم پایم بود، احتمالاً نتیجه همین می شد.



ببیر پیر کردن هم خیلی کمکی نمی کند.

کتاب از اتاقکِ عکاسی خوشش نمی‌آید؟

من لیز بیشونم.

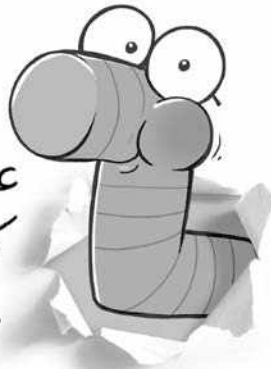


همه‌ی کتاب‌های تام گیتس را خوانده‌اید؟
(من خوانده‌ام دیگر. طبیعتاً!)



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر